

سخنرانی‌هایی در باب
کار بالینی کلاین و بیون

فهرست

پیش‌گفتار	۹
سپاسگزاری	۱۱
مقدمه	۱۳
۱: تحلیل کودک و مفهوم فانتزی ناآگاه	۲۷
۲: ظهور روابط ابژه اولیه در موقعیت تحلیلی	۳۷
۳: وضعیت ادیبی و موضع افسرده‌وار	۴۸
۴: تعادل بین مواضع اسکیزوئید-پارانوئید و افسرده‌وار	۶۱
۵: تجربه‌های بالینی همانندسازی فرافکنانه	۷۴
۶: دوپاره‌سازی و همانندسازی فرافکنانه	۹۰
۷: روان‌پریشی: نیاندیشیدن در جهانی غریب	۱۰۵
۸: به خاطر سپردن چیزها	۱۲۰
فصل ۹: انگار که: پدیده یاد نگرفتن	۱۳۳
منابع	۱۴۵

مقدمه

رایین اندرسون

شش فصل اول این کتاب به آثار ملانی کلاین اختصاص دارد که مانند سه فصل در مورد کار ویلفرد بیون، بر اساس مجموعه «روزهای سخنرانی عمومی» یا کنفرانس‌هایی هستند که در موسسه روان‌کاوی در لندن برگزار شده‌اند. «روز کلاین» نخست، شامل سخنرانی‌های پاتریشیا دانیل، رونالد بریتون و مایکل فلدمن و دومین سخنرانی از ایرما برنمن پیک، جان اشتاینر و الیزابت بات اسپیلیوس بود. «روز بیون» شامل سخنرانی‌هایی از ادنا اوشانسی، روث ریزنبرگ ملکوم و رونالد بریتون بود. هدف این سخنرانی‌های آزاد این بود که روان‌کاوی مورد توجه عموم مردم قرار گیرد. سخنرانی‌های خاص منتشر شده در اینجا به این منظور نبود که دیدگاه جامعی از آثار کلاین یا بیون ارائه دهد، بلکه قرار بود برخی از ایده‌های جالب‌تر و مهم‌تر آن‌ها را برای کسانی که با آن‌ها ناآشنا هستند، به شیوه بالینی و به طور زنده ارائه دهد. بنابراین تأکید بر این بوده که شیوه‌ی به‌کارگیری این نظریه‌ها و ایده‌ها توسط تحلیل‌گرانی که در حال حاضر مشغول به کار روان‌کاوی هستند را نشان دهد. سخنرانی‌ها نشان می‌دهند که امروزه چگونه برخی از ایده‌های اصلی کلاین به همان شیوه‌ای که او از آن‌ها استفاده می‌کرد استفاده می‌شوند، در حالی که برخی دیگر توسعه یافته و اصلاح شده‌اند - شواهدی که نشان می‌دهد روان‌کاوی همان‌طور که انتظار می‌رود، یک علم زنده و روش درمانی است. از آنجایی که سخنرانی‌ها به طور خاص به ایده‌های کلاین و بیون مربوط می‌شد، اکثر نویسندگان تلاش کمی برای بحث درباره ایده‌های سایر روان‌کاوان حاضر در مورد موضوعات مطرح شده انجام می‌دهند.

شرح زندگی ملانی کلاین را می‌توان در سگال (۱۹۷۹) و گروسکورت (۱۹۸۶) یافت. مقدمه‌ای کلی برای ایده‌های او را در سگال (۱۹۷۳) خواهید یافت. هینشلوود (۱۹۸۹) فرهنگ لغت جامعی از مفاهیم کلاینی ارائه می‌دهد که به ویژه برای فهم ایده‌های اولیه کلاین مفید است. اسپیلیوس (۱۹۸۸) مجموعه‌ای از مقالاتی را که بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۸ توسط پیروان بریتانیایی کلاین نوشته شده‌اند، جمع‌آوری کرده و درباره آن‌ها اظهار نظر کرده است که برخی از تغییرات و استمرار استفاده از ایده‌های کلاین را نشان می‌دهد. هم از سوی تحلیل‌گران بریتانیایی و هم روان‌شناسان ایگو آمریکایی، نقدهای زیادی بر کار کلاین وارد شده است. نقدهایی که به خوبی توسط کرنبرگ (۱۹۶۹) و یورک (۱۹۷۱) جمع‌بندی شده‌اند و گرینسون (۱۹۷۴) متعاقباً نقدهای خود را به آن‌ها اضافه کرده. کار کلاین تدریجاً در حال بهتر شناخته شدن است و توسط چندین نویسنده خلاصه و توضیح داده شده

است؛ به عنوان مثال گرینبرگ و میچل (۱۹۸۳)، فراش (۱۹۸۷)، هیوز (۱۹۸۹).

ملانی کلاین (نام خانوادگی هنگام تولد رایز) در سال ۱۸۸۲ در وین به دنیا آمد، او دختر یک پزشک مبارز بود. بیش‌تر دوران کودکی‌اش در وین سپری شد. جالب است که علیرغم علایق فرهنگی‌اش، هرگز با فروید روبه‌رو نشد؛ که این شاید منعکس‌کننده جامعه بسیار کوچک روان‌کاوی در سال‌های اولیه این قرن بود. او سی و چند ساله بود که روان‌کاوی را کشف کرد. در جوانی ازدواج کرد و شانس دانشگاه رفتن‌اش را فدای ازدواج خود کرد. این ازدواج رضایت‌بخش نبود، به علاوه به دلیل شغل همسرش مجبور بود در شهرهای استانی بسیار کوچک و با محرک‌های فرهنگی اندک زندگی کند، به طوری که احساس می‌کرد منزوی شده و از زندگی متفکران‌های که قبلاً در وین داشت محروم شده است. سپس در سال ۱۹۱۰ به بوداپست که در آن زمان شهری پر رونق و مهم در قلب امپراتوری اتریش - مجارستان بود، نقل مکان کرد. جایی که در آن یک گروه روان‌کاوی مهم حضور داشتند. در آن‌جا فروید را کشف کرد - مقاله او «در باب رؤیاهای» را خواند و مجذوب وی شد و در مورد آن زمان نوشت: «این همان هدفی بود که در پی‌اش بودم، حداقل در آن سال‌هایی که بسیار مشتاق بودم چیزی را بیابم که از لحاظ فکری و هیجانی مرا راضی کند» (گروسکورت ۱۹۸۶: ۶۹). تحلیل او با فرنزی آغاز شد که بخشی به دلیل علاقه او و بخش دیگر به این دلیل که نیازمند کمک گرفتن بود. فرنزی تحت تأثیر او قرار گرفت و او را در خصوص کار با کودکان که در آن زمان کاملاً جدید بود تشویق کرد. او در سال ۱۹۲۱ به برلین نقل مکان کرد و آبراهام، معلم و بعدها تحلیل‌گرش، او را تشویق و از او حمایت کرد. علایق آبراهام به شدت به فرآیندهای اولیه دوران شیرخوارگی که در بیمارانش تشخیص داده بود معطوف بود. در کار کلاین با کودکان خردسال از ایده‌های او حمایت کرد و به آن‌ها افزود. کلاین به حمایت وی نیاز بسیاری داشت زیرا ایده‌هایش باعث جنجال زیادی در برلین شده بود. هنگامی که آبراهام در سال ۱۹۲۵ درگذشت، موقعیت کلاین در برلین بسیار دشوارتر شد. بخشی از مشکل این بود که جامعه برلین به وین بسیار بیش‌تر به عنوان سرچشمه روان‌کاوی نگاه می‌کرد، جایی که البته آن‌ها فروید نیز با کودکان بر مبنایی بسیار متفاوت کار می‌کرد؛ بنابراین کلاین خود را در برلین بیش‌تر و بیش‌تر منزوی می‌دید. از سوی دیگر در انگلستان نسبت به وین استقلال بیش‌تری وجود داشت و علاقه به کار او نیز از پیش‌تر به وجود آمده بود. جونز و دیگران در حال مطالعه رشد اولیه شیرخوارگی و زندگی ذهنی ابتدایی بودند، و آلکس استراچی، که پیش‌تر با کلاین در برلین روبرو شده بود (میسل و کندریک ۱۹۸۶)، در تشویق او به سخنرانی در لندن در سال ۱۹۲۵، که بسیار محبوب شد و منجر به تصمیم او برای اقامت در لندن شد، نقش مهمی داشت.

کلاین در مورد آن زمان نوشت:

«در سال ۱۹۲۵ من تجربه‌ای فوق العاده از سخنرانی با مخاطبان علاقه‌مند و قدردان در لندن را داشتم. همه اعضا در خانه دکتر استفنز حضور داشتند... سه هفته ای که در لندن گذراندم یکی از شادترین دوران زندگی من بود. چنان مهمان نوازی، صمیمیت و اشتیاقی آن‌جا دیدم و به انگلیسی‌ها خیلی علاقه‌مند شدم. درست است که بعدها چیزها به این راحتی پیش نرفت اما آن سه هفته در تصمیم من برای زندگی در انگلیس بسیار مهم بود.»
(گروسکورت، ۱۹۸۶:۱۵۷)

او به سرعت خود را در جامعه بریتانیا تثبیت کرد و به بسط ایده‌های خود در مورد زندگی ذهنی اولیه ادامه داد، به ویژه از کار خود در رابطه با کودکان استفاده کرد. در ابتدا این ایده‌ها به شدت بر محور آرای فروید و آبراهام بودند (به فصل ۱ مراجعه کنید) اما در اواسط دهه ۱۹۳۰، او شروع به توسعه ایده‌هایی کرد که منحصرأ به خودش تعلق داشت. این ایده‌ها کاملاً رادیکال و چالش برانگیز بودند و ناگزیر به بروز اختلافاتی در جامعه بریتانیا منجر شدند و این امر پس از ورود تحلیل‌گران وینی، به ویژه آنا فروید به همراه پدرش، که همگی از آزار نازی‌ها فرار می‌کردند، تشدید شد (گزارشی از مشاجرات فروید-کلاین، ۱۹۴۱-۱۹۴۵، در کینگ و اشتاینر ۱۹۹۰ یافت می‌شود).

علی‌رغم این اختلافات انجمن بریتانیا حفظ شد و کلاین به توسعه ایده‌ها و گسترش نظریه‌های خویش تا پایان عمر ادامه داد. مقاله او در مورد رشک زمانی که در اواسط هفتاد سالگی اش بود منتشر شد. او در سال ۱۹۶۰ در روزهایی که چرک‌نویس آخرین اثرش را می‌خواند، درگذشت. اثری به نام «روایت تحلیل یک کودک» که بر اساس تحلیل کودکی به اسم «ریچارد» بود.

اصلی‌ترین ویژگی مشارکت کلاین در روانکاوی، مطالعه و درمان کودکان است. او تکنیک بازی درمانی را توسعه داد (کلاین ۱۹۵۵) که دنیایی کاملاً جدید از درک همدلانه احساسات و خیال پردازی‌های کودکان خردسال را باز کرد. کلاین در ابتدا از ماهیت بسیار تهاجمی و خشن برخی از فانتزی‌های این کودکان کوچک مضطرب بود، درست همان‌طور که نسل قبلی از درک فروید از تمایلات جنسی نوزادان شوکه شده بود. تشویق آبراهام و الهام گرفتن از اکتشافات و مفهوم سازی‌های فروید، شاید به خصوص «اید و ایگو» (فروید ۱۹۲۳a)، باعث شد به این پی ببرد که حتی کودکان بسیار کوچک هم سوپرایگویی ابتدایی و سخت‌گیر دارند که او آن را به عنوان نتیجهٔ فرافکنی تکانه‌های خوشونت آمیز کودکان به مادر و پدر، یعنی «ابژه‌های اولیه» شرح داد (کلاین ۱۹۲۷؛ ۱۹۲۸). کلاین تأکید فزاینده‌ای بر درون‌فکنی^۱ و فرافکنی در رشد روانی داشت و دیدگاه‌های جدیدی در مورد شکل‌گیری نماد و چگونگی مهار آن توسط اضطراب مطرح کرد (کلاین ۱۹۳۰).

فصل اول کتاب حاضر، «تحلیل کودک و مفهوم فانتری ناآگاه» اثر پاتریشیا دانیل، با شرح مختصری از تکنیک تحلیل کودک کلاین و شیوه جدیدی که او بر اساس کار فروید و دیگران به ویژه آبراهام بنا کرد، آغاز می‌شود. این فصل به ویژه بر ایده‌های او در مورد درون‌فکنی و بسط مفهوم دنیای درونی که از فرآیندهای فرافکنی و درون‌فکنی ناشی می‌شود، متمرکز است. دانیل روشی را توصیف می‌کند که کلاین آن‌ها را با فانتری‌های بدوی دهانی و مقعدی بدن مادر و محتویات آن مرتبط می‌سازد و به بحث مفصلی از خیال‌پردازی ناآگاه و نمادگرایی منجر می‌شود، که تمام فرآیندهای رشدی بعدی، مانند عقده ادیپ (به فصل ۳ مراجعه کنید) مبتنی بر آن هستند. دانیل این ایده‌ها را با مثال‌های بالینی از نوشته‌های کلاین و کارهای خودش و اساساً با استفاده از ایده‌های مربوط کودک نشان می‌دهد.

طبق نظر کلاین روابط اولیه با ابژه‌های نخستین که توسط فرافکنی و درون‌فکنی شکل می‌گیرد، بخش عمده‌ای از دنیای درونی فرد را تشکیل می‌دهد و این روابط در تمام ارتباطات با دیگران به ویژه با تحلیل‌گر ظاهر می‌شود.

او می‌گوید:

«گاهی اوقات رابطه با روانکاو حتی در بزرگسالان، دارای ویژگی‌های بسیار کودکانه است؛ مانند وابستگی بیش از حد و نیاز به راهنمایی همراه با بی‌اعتمادی کاملاً غیرمنطقی. این بخشی از تکنیک روانکاو است که گذشته را از خلال این تجلیات استنباط کند و بفهمد.»

(کلاین ۱۹۵۹: ۲۴۳)

ایرما برنمن پیک در فصل ۲، «ظهور روابط ابژه اولیه در موقعیت تحلیلی»، ظهور روابط ابژه اولیه در زمینه‌های مختلف در تحلیل را نشان می‌دهد، که گاهی به صورت پنهان و ظریف و گاهی به شکل فوران‌های شدید رخ می‌دهد. او روشی را بررسی می‌کند که در آن بیماران با ابژه‌های خود ارتباط برقرار می‌کنند، چه به صورت عقب‌نشینی دفاعی و چه به صورت رؤیای آسکارت. او توضیح می‌دهد که چگونه روشی که در آن تحلیل‌گر از نگاه بیمار دیده می‌شود به درک تحلیل‌گر از روابط ابژه بیمار کمک می‌کند. این سوال برای او مهم است: «در هر لحظه خاص، تحلیل‌گر برای بیمار چه کسی است؟» مثال‌های او بیماران کودک و بزرگسال و همه‌ی طیف‌های اختلال را شامل می‌شوند: از کودک لال، عقب مانده و اوتیستیک گرفته تا بیماران بزرگسالی که از بسیاری جهات عملکرد خوبی دارند، اما در نقاط حساس روابطشان با تحلیل‌گر، به وضوح روابط ابژه اولیه را نشان می‌دهند.

کار اولیه کلاین به واسطه تکنیک بازی او با کودکان، در کشف انواع جدیدی از اصول بسیار نوآورانه بود و بدیهی بود که او قبلاً در حال توسعه ایده‌های خودش از جمله بروز زود هنگام

سوپرایگو و عقده ادیپ بود، اما از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۵ نظریه بنیادی او یعنی مدل رشد ذهنی و روانی‌اش، اساساً مشابه نظریه فروید و آبراهام بود. کلاین به ویژه از نظریات آبراهام درباره مراحل لیبیدو پیروی کرد (آبراهام ۱۹۲۴). با این حال در سال ۱۹۳۵، مقاله‌ای با عنوان «مشارکتی در پدیدآیی روانی حالت‌های شدیدایی - افسردگی»^۱ منتشر کرد که ایده‌هایش را که واجد عناصر جدید نظری بودند، برجسته می‌کرد. در این مقاله او این دیدگاه را مطرح کرد که نوزاد از فرآیندی گذر می‌کند که درمی‌یابد ابژه‌هایی که دوست داشته و یا از آن‌ها متنفر بوده در واقع یک فرد واحد هستند؛ ابژه‌های جزئی به عنوان ابژه‌های کامل بازشناسی می‌شوند (نه فقط پستان بلکه مادر به عنوان یک کل منسجم)؛ نوزاد از نگرانی نسبت به ابژه آگاه می‌گردد، نسبت به حملات روانی که به ابژه خود کرده احساس گناه می‌کند و مشتاقانه آرزوی ترمیم آسیب را دارد. کلاین اضطراب مربوط به آسیب و فقدان را «اضطراب افسرده‌وار» نامید و ویژگی دفاع‌های مورد استفاده در برابر آن را تشریح کرد. کلاین فکر می‌کرد که مجموع این اضطراب‌ها، دفاع‌ها و روابط ابژه‌ای در سه ماهه دوم سال اول تولد نوزاد شروع می‌شود، اما او این تحول را «موضع افسرده‌وار» نامید، نه «مرحله افسرده‌وار»، تا بر اعتقاد خود تأکید کند که فرد به سادگی از این مرحله عبور نمی‌کند و آن را به عنوان نقطه‌ای به دست آمده پشت سر نمی‌گذارد. او فکر می‌کرد که در طول زندگی نوعی دور و نزدیک شدن دائمی به اضطراب‌ها و دفاع‌های موضع افسرده‌وار وجود دارد (کلاین ۱۹۳۵؛ ۱۹۴۰). با گذشت زمان، پیروان کلاین کاملاً از مفهوم موضع افسرده‌وار استفاده کردند؛ اگرچه کم‌تر از خود کلاین نگران زمان دقیق شروع آن در نوزادی بودند.

در فصل ۳، «وضعیت ادیپ و موضع افسرده‌وار»، رونالد بریتون مفهوم «عقده هسته‌ای»^۲ فروید، یعنی عقده ادیپ، را نظر می‌گیرد و نشان می‌دهد که کلاین چگونه آن را با مفهوم خودش از موضع افسرده‌وار مرتبط می‌سازد، امری که اغلب به عنوان مهم‌ترین تأثیرگذاری کلاین در روانکاوی توصیف می‌شود. علاوه بر این، رونالد تاریخچه و تحول موضع افسرده‌وار و عقده ادیپ را توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه آن‌ها کاملاً به یکدیگر وابسته هستند. ظرفیت صرف نظر کردن از مالکیت یگانه یکی از والدین و پذیرش واقعیت زوج بودن آن‌ها، که پیش شرطی برای کار کردن از طریق عقده ادیپ است، به دستیابی به تکالیف موضع افسرده‌وار بستگی دارد؛ به عبارت دیگر پذیرش وجود مستقل ابژه و متعاقباً احساسات رشک و حسادت که تسریع می‌شود. قبول جدایی ابژه به معنای پذیرش ضمنی سایر روابط ابژه، به ویژه روابط بین والدین است. بریتون دفاع‌های روانی چنین پذیرشی را بیان می‌کند. او مثال‌های بالینی مفصلی را از کار خود با بزرگسالان و کودکان ارائه می‌دهد. پس از طوفانی که موضع افسرده‌وار کلاین به پا کرد و پس از تبادل نظرهای بحث برانگیز در اوایل دهه ۱۹۴۰، کلاین در سال ۱۹۴۶ در مقاله‌ای با عنوان «یادداشت‌هایی در مورد برخی مکانیزم‌های

1. A Contribution to the Psychogenesis of Manic-Depressive States (1935)

2. Nuclear Complex

اسکیزوئید» دیدگاه اساساً نوین دیگری را ارائه داد. او در این مقاله «موضع پارانوئید-اسکیزوئید» را همراه با ویژگی‌های اضطراب‌گزند و آسیب آن برای فرد توصیف می‌کند (متفاوت از تهدیدی برای ابژه، مشخصه اضطراب موضع افسرده‌وار). در آن مقاله او دفاع‌های معمول موضع پارانوئید-اسکیزوئید، به‌ویژه دویاره‌سازی ابژه به خوب و بد، که همراه با دویاره‌سازی متناظر ایگو به خوب و بد و خیال‌پردازی‌هایی مبنی بر فرافکنی بخش‌هایی از ایگو (و/یا جنبه‌هایی از ابژه‌های درونی) به ابژه است را توصیف می‌کند؛ این فانتزی‌های فرافکنی و همانندسازی با ابژه خارجی در کنار جنبه‌های فرافکنی شده ایگو یا ابژه درونی قرار دارند (همانندسازی فرافکنانه)؛ دفاع‌های دیگری که او توصیف می‌کند همه‌توانی، ایده‌آل‌سازی و انکار است. او همچنین تأکید می‌کند که از ابتدای زندگی، فانتزی‌های فرافکنی و درون‌فکنی برای ساختن دنیای درونی خود^۱ و ابژه‌ها در تعامل با یکدیگر هستند. همچون موضع افسرده‌وار، اگرچه او موضع پارانوئید-اسکیزوئید را مشخصه اوایل نوزادی می‌داند، اما آن را به عنوان یک مرحله در نظر نمی‌گیرد. به نظر او در طول زندگی، نوعی نوسان دائمی بین مواضع پارانوئید-اسکیزوئید و افسرده‌وار وجود دارد.

در فصل ۴، «تعادل بین مواضع پارانوئید-اسکیزوئید و افسرده‌وار»، جان اشتاینر دو موضع اساسی و دفاع‌های متفاوت در برابر اضطراب را که در هر کدام از مواضع وجود دارد توصیف می‌کند و سپس به تشریح تعادل بین این دو موضع می‌پردازد و تأکید می‌کند که کلاین با انتخاب اصطلاح «موضع^۲» نظر خود را از مفهوم «مراحل^۳» یا «فازهای^۴» فروید و آبراهام متمایز کرد. او از نماد شیمیایی بیون $D \leftrightarrow PS$ برای نشان دادن ذات پویای تعادل استفاده می‌کند. اشتاینر این فصل را با نشان دادن این‌که از نظر او بخش‌های فرعی بیش‌تری در هر موضع وجود دارد ادامه می‌دهد. در موضع پارانوئید-اسکیزوئید پیوستاری بین دویاره‌سازی طبیعی لازم برای رشد سالم و تکه‌تکه شدن بیمارگونه‌ای که منجر به شکل‌گیری «ابژه‌های غریب» (بیون ۱۹۵۷) می‌شود، وجود دارد، یعنی چیزی که با پریشانی‌های جدی‌تری در سال‌های بعدی زندگی ارتباط دارد. در موضع افسرده‌وار حالتی وجود دارد که توسط ترس از دست دادن ابژه احاطه شده رخ می‌دهد، چیزی که می‌تواند به انکار واقعیت روانی مربوط باشد. و حالتی که در آن فقدان ابژه تجربه می‌شود، امری که به غنای شخصیت منجر می‌گردد. این حالات در موضع افسرده‌وار ارتباط تنگاتنگی با کار بر سوگواری دارند و اشتاینر با در نظر گرفتن کار فروید در مورد سوگواری و کار کلاین در این باره و رابطه سوگواری با موضع افسرده‌وار، سوگواری را با جزئیات مورد بحث قرار می‌دهد. تصاویر بالینی مناسبی برای نشان دادن انواع مختلف این سازمان‌های ذهنی ارائه شده است.

1. Self
2. Position
3. Stage
4. Phase

همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، کلاین ایده‌ی همانندسازی فرافکنانه را در جریان بحث در مورد موضع پارانوئید-اسکیزوئید مطرح کرد. برای او این یک ایده مرکزی ویژه نبود، اما بیش از هر یک از مفاهیم دیگرش درباره آن بحث کرد و نوشت. در فصل ۵، «تجارب بالینی همانندسازی فرافکنانه»، الیزابت بات اسپیلیوس مفهوم همانندسازی فرافکنانه کلاین و تحولات و اصلاحات آن را به ویژه توسط بیون و جوزف توصیف می‌کند. او در انجام این کار سه روش را شرح می‌دهد که از بین آن‌ها ایده همانندسازی فرافکنانه، اکنون توسط تحلیل‌گران کلاینی (و سایرین)، به ویژه در بریتانیا استفاده می‌شود. توصیف اصلی کلاین بر همانندسازی فرافکنانه به عنوان یک فانتزی ناآگاه متمرکز است که روی نحوه درک بیمار از تحلیل‌گر تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، بیون بر این تمرکز می‌کند که گاهی اوقات ممکن است اعمال بیمار تحلیل‌گر را وادار کند تا چیزی را حس کند که بیمار به طور ناآگاه می‌خواهد تحلیل‌گرش حس کند. جوزف در بسط کار بیونی، روشی را بررسی می‌کند که بیمار به طور مداوم اما ناآگاه به تحلیل‌گر سقلمه می‌زند تا مطابق با وضعیت درونی‌اش عمل کند. اسپیلیوس بر روشی تأکید می‌کند که در آن این تحولات اخیر بر تعامل دائم و مستمر بین بیمار و تحلیل‌گر تمرکز دارند. او همچنین به این نکته اشاره می‌کند که از نظر بالینی، تلاش برای ادعای تنها یک مدل «درست»، مزیت چندانی ندارد و علاوه بر این، تلاش برای تمایز فرافکنی از همانندسازی فرافکنانه مزیت بالینی اندکی دارد؛ او معتقد است که هر سه مدل روش‌های معتبری برای بررسی موضوعات بالینی هستند و هر سه احتمالاً توسط یک تحلیل‌گر در زمان‌های مختلف، یا گاهی اوقات در یک جلسه استفاده می‌شوند.

بحث مایکل فلدمن در فصل ۶، «دوپاره‌سازی و همانندسازی فرافکنانه»، به طور قابل توجهی با بحث فصل ۵ همپوشانی دارد (سخنرانی‌ها در روزهای جداگانه‌های ارائه شدند). فلدمن نظریه کلاین در مورد همانندسازی فرافکنانه و دوپاره‌سازی زود هنگام را مورد بحث قرار می‌دهد و به توأم شدن دوپاره‌سازی ایگو و همچنین دوپاره‌سازی و فرافکنی ابژه‌های درونی تأکید می‌کند. تمام فرافکنی‌ها از بخش‌های بد خود^۱ نیستند. سلف ممکن است خودش را از شر اجزای خوب خلاص کند، فرآیندی که اگر بیش از حد باشد، ممکن است منجر به وابستگی بیش از حد به ابژه خارجی شود. فلدمن تصاویر بالینی مفصلی را به منظور توضیح فرآیند همانندسازی فرافکنانه ارائه می‌دهد و به شرح سه قسمت از تحلیل بیمارانش می‌پردازد. اولی نشان می‌دهد که چگونه بیمار به سرعت بخش گیج و تحقیر شده خود را به تحلیل‌گر فرافکنی می‌کند. در این مورد، بیمار توانست در پاسخ به یک تفسیر آن بخش از خود را بازیابی کند. بیمار دوم دیگر جنبه‌ی مهم و اخیراً توصیف‌شده‌ی همانندسازی فرافکنانه را نشان می‌دهد - تحریک تحلیل‌گر که روابط ابژه اولیه را دوباره به حرکت درآورد، روابطی

که اگر تفسیر شود به جای این که به کنش درآید، امکان اصلاح حالت اولیه را فراهم می‌کند. سومی موردی بود که در آن تحلیل‌گر مجبور به انجام هرکاری که بیمار می‌خواست می‌شد. به این ترتیب فلدمن نشان می‌دهد که چگونه نظریه همانندسازی فرافکنانه ملانی کلاین، که به‌ویژه توسط کار بیون، روزنفلد و جوزف اصلاح شده است، امروزه به‌طور متمرکز در کار بالینی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از این شش فصل مشخص خواهد شد که تحلیل‌گران بعدی کلاینی، به ویژه سگال، بیون، روزنفلد و جوزف، فرمول‌بندی‌های اصلی کلاین را توسعه داده و در برخی موارد تغییر داده‌اند، اما این فرمول‌بندی‌ها منبع اصلی الهام باقی مانده است (اسپیلیوس (ویراستار) ۱۹۹۸).

آخرین اثر مهم کلاین کتاب رشک و قدرشناسی^۱ در سال ۱۹۵۷ بود، اثری که باز هم بحث‌های قابل توجهی برانگیخت، اما توسط پیروانش به‌ویژه بیون که نظراتش در سه فصل آخر این کتاب شرح داده می‌شود، ارزشمند شمرده شد.

هنوز یک زندگینامه و/یا نقد قطعی از کار بیون منتشر نشده است. خودزندگینامه‌ی او با نام آخر هفته طولانی^۲ (۱۹۸۵) شرحی بسیار عجیب از زندگی اولیه، تحصیل، و تجربیات دردناک و قهرمانانه او به عنوان فرمانده تانک در جنگ جهانی اول ارائه می‌کند. گزارش‌های جزئی از کار او توسط ملتزر (۱۹۷۸)، گرینبرگ و همکاران (۱۹۷۵)، ویلیامز (۱۹۸۳)، و گروتشتاین (۱۹۸۱b) ارائه شده است.

او در سال ۱۸۹۷ در موترا، هند، جایی که پدرش در آن مهندس و مدیر بود، به دنیا آمد. هند اثر ماندگاری بر او گذاشت و به‌گاو/دگیتا^۳ در میان نوشته‌هایی که اغلب در کارهایش استفاده می‌کرد، جای داشت. او در سن هشت سالگی از خانواده‌اش جدا شد تا طبق سنت غم‌انگیز آن زمان به مدرسه‌ای در انگلستان برود. در طول جنگ جهانی اول او به لشکر تانک سلطنتی پیوست و اقدامات زیادی انجام داد که برای آن‌ها دو جایزه عالی شجاعت دریافت کرد، اگرچه در کتاب بعدی خود، خاطرات آینده^۴ (۱۹۷۵)، به وضوح بیان می‌کند که در هرج و مرج و ترس از جنگ، آنچه اتفاق می‌افتد بسیار گیج‌کننده و نامشخص است و در تلاش برای یافتن معنا در جایی که معنایی نیست، بعد از آن دوباره نوشته می‌شود و تغییر می‌کند. این تجربیات به وضوح بر او تأثیر عمیقی گذاشته است و این تأثیر پیوسته در نوشته‌های روانکاوان‌هاش، به‌ویژه در مورد حالات روان‌پریشی منعکس شده است. او به آکسفورد رفت، در ورزش درخشید و در رشته تاریخ مدرن فارغ‌التحصیل شد. او پس از مدت کوتاهی تدریس و علاقه‌مندی قبلی به روانکاوی، برای تحصیل در رشته پزشکی به بیمارستان کالج دانشگاه رفت تا حرفه روانکاوی را دنبال کند. یکی از ملاقات‌های او با ویلفرد تروتر بود؛ جراحی با

1. Envy and Gratitude
2. The Long Week-End
3. Bhagavadgita
4. Memoir of the Future